

نوشته شد، دومی با امضای مهندس علوی به تنهایی، سومی وسیله کیانوری و بالاخره چهارمی توسط هر پنج عضو هیئت اجرائیه امضا گردید. با توجه به اینکه دکتر بهرامی مردی بی‌شیله پبله‌تر و ملایم حتی ضعیف بود و برخلاف بقیه، زیاد اهل فرقه و گروه خاص خود نبود و همچنین توجه به شخصیت غیر ماجراجویانه علوی که تا حدودی مورد تأیید کیانوری قرار گرفته، می‌توان مطالب درستی از نامه آنها بیرون کشید که واقعیات را نشان می‌دهد و با سابقه و سایر قرائن هم تطبیق می‌کند. نامه اول (با امضای سه نفری) گویای بسیاری از ماجراجویی‌های سیاسی، فکری و عملی است و موضوعات جالبی برای نشان دادن روحیه جاه طلبی و «بلانکیسم» و «ثوبلانکیسم» کیانوری دارد. نامه کیانوری بیشتر جنبه تدافعی، خودستایی و گناهکار نمودن رفقا را دارد. بدیهی است هیچ کدام از این نامه کلاً صادقانه و برای قبول تقصیر نیست و در جهت انتقاد از خود که این همه آنها روی آن تکیه می‌کنند نوشته نشده است، به عبارت دیگر طوری زمینه دفاع شخصی و پاره‌ای مواقع دفاع گروهی دارد که در واقع یعنی ماست هیچ کدام ترش نبوده است. اما نامه سه نفری آنان نسبتاً بی‌غل و غش تر طبع سرکش و خود محور کیانوری را منعکس ساخته است.

از محتوای مجموع نامه‌ها و با توجه به سایر آثار و اسناد چنین برمی‌آید که آنچه سبب شده تا کیانوری رو در روی هیئت اجرائیه قرار گیرد، تنها روحیات او متأثر از «سوبرکتیویسم» و «اپورتونیسم» و غیره نیست. بلکه عاملی که در رأس عیوب دیگر او قرار گرفته و مادر گناه‌های دیگر کیانوری به حساب می‌آید، نداشتن صداقت، یا بهتر، دروغگویی افراطی اوست.

۳۴۲- گره کوری به نام «مسئله کیانوری»

مجموعه عیب‌های کیانوری بقیه اعضای هیئت اجرائیه را به تنگی نفس انداخته بود و به واقع از دست او و اعمالش بی‌طاقت و بی‌راه و چاره شده بودند. خود کیانوری در نامه‌اش تحت موضوع «مسئله کیانوری» بهتر این معنا را روشن کرده است:

مسئله کیانوری

این عنوان کمی مسخره است ولی متأسفانه واقعیتی است. کیانوری در حزب ما مسئله‌ای شده است که حل آن در کنار سایر مسائل به پیشرفت کار کمک می‌کند... آنچه در شرایط کنونی بیش از هر چیز مطرح است کیانوری است. عده‌ای از رفقا مدت‌هاست در تمام شبکه‌های حزبی در تهران و شهرستان‌ها حتی در شهرهای کوچک آذربایجان و فارس - در زندان و تبعید - با پیگیری این طور تبلیغ می‌کنند که یک جناح منشویک خیانتکار عامل امپریالیسم در کمیته مرکزی هست که نمایندگان آن قاسمی، فروتن و کیانوری هستند و بخصوص کیانوری در شرایط کنونی نقش بریا - اسلانسکی را بازی می‌کند و تمام شکست‌های حزب محصول خرابکاری‌های اوست. مثلاً اینکه کیانوری مسبب غیر قانونی شدن حزب در ۱۵ بهمن است و یا اینکه روز ۲۸ مرداد کمیته مرکزی تصمیم به قیام مسلح گرفت [ولی] کیانوری خیانت کرد آن را عقیم گذاشت.^۱

کیانوری برای تبرئه خود، از زبان مخالفانش در هیئت اجرائیه، چنین مطالبی را نوشته بود. اتفاقاً این نظریات را اگر کسانی هم عیناً گفته باشند، با واقعیات و طبع سرکش کیانوری سازش دارد. او چنین وانمود کرده که این جعلیات، نظر اکثریت هیئت اجرائیه پنج نفری است که غیر منصفانه کیانوری را متهم کرده‌اند. فرض کنیم که چنین باشد. اما خود او به مراتب بیش از بقیه در لجن‌مال کردن آنها تلاش نموده و موفق هم شده است از این اکثریت چهره‌های کریه‌ای ارائه دهد. او آن چهار نفر را غیر انقلابی، ارتجاعی، بی‌اطلاع و بی‌سواد که سهل است، جاسوس و عامل امپریالیسم معرفی و تبلیغ کرده، حتی به آنان نسبت «دزد بی‌شرف» داده و گفته است «اگر خودت جاسوس نباشی برادرت جاسوس است... زنت جاسوس است... مادرت جاسوس است... خلاصه کسی از تو جاسوس است»^۲

۱- از نامه انفرادی کیانوری به کمیته مرکزی حزب در مسکو، در اواخر ۱۳۳۲، خاطرات، ص ۳۲۷

۲- از نامه مشترک سه نفری (جودت و نیروی و بهرامی) نقل از خاطرات، صص ۳۱۳ و ۳۱۴

۳۴۳- مسئولیت کیانوری پس از کودتا

در برابر سؤال مصاحبه کننده مبنی بر اینکه کیانوری در زمان کودتا و پس از آن چه مسئولیت‌هایی داشت، او پاسخ می‌دهد:

درست پنج ماه پیش از کودتای ۲۸ مرداد، یعنی در آخر اسفند ۱۳۳۱ اختلافات ما با گروه چهار نفری بهرامی، یزدی، جودت و علوی به حدّ اعلا رسید. در عین آنکه در مسئله دکتر مصدق آنها تسلیم نظرات من شده بودند و نامه‌های سرگشاده به دکتر مصدق را من می‌نوشتیم، مع‌ذالک کینه آنها به من هر روز شدیدتر می‌شد. علت این بود که کادرهای حزبی دیگر از اختلاف نظرهای ما اطلاع پیدا کرده بودند و در نتیجه اعتبار آنها در میان افراد حزب به شدت تنزل یافته بود. لذا این توهم در آنها ایجاد شده بود که چون من مسئول سازمان ایالتی تهران هستم، نظرات خود را به اعضا منتقل می‌کنم. البته گالوست زاخاریان - نزدیکترین دوست نادر شرمینی - عضو کمیته ایالتی تهران بود و به آنها مرتب گزارش می‌داد و آنها می‌دانستند که من در جلسات کمیته ایالتی تهران کلمه‌ای برخلاف تصمیمات هیئت اجرائیه سخن نمی‌گویم و حتی در مواردی که خودم در هیئت اجرائیه با تصمیمی مخالف بودم نظر تصویب شده را منتقل می‌کردم. در نتیجه این کینه، آنها در اسفند ۱۳۳۱ مرا از مسئولیت سازمان ایالتی تهران برکنار کردند و دکتر حسین جودت را که اصلاً سابقه کار تشکیلاتی نداشت و واقعاً فردی بی‌لیاقت و بی‌عرضه بود، به این مسئولیت گماردند. افزون‌براین مسئولیت سازمان افسری، مسئولیت شورای متحده مرکزی و مسئولیت کار تشکیلات آذربایجان... را قبلاً جودت در اختیار داشت. دکتر یزدی هم مسئول سازمان اطلاعات بود. در مقابل، تقریباً من هیچ‌کاره شدم و فقط مسئولیت شعبه تبلیغات و تعلیمات، که قبلاً هم به عهده من بود، برایم ماند. مسئولیت جمعیت مبارزه با استعمار هم از من گرفته شد... هم‌زمان با سلب مسئولیت از من، مریم نیز از مسئولیت تشکیلات زنان برکنار شد و

این مسئولیت به بانو هما هوشمند راد سپرد شد. ۹۳

و به عنوان پانوش ۹۳ در زیر همین صفحه توضیح می دهد که «خانم هوشمند راد زن معتقد و شریفی بود. در دوران مهاجرت به ویژه در پلنوم چهارم، اسکندری و جودت و حتی دکتر رادمنش با دادن وعده‌هایی خواستند که علیه مریم گزارشات نادرستی [یا درستی؟] بدهد و او نپذیرفت»^۱ در مباحث بعدی راجع به خانم هوشمند راد بیشتر توضیح خواهیم داد.

ما مشروح بحث کیانوری را در موقع خود مورد جوابگویی قرار ندادیم و تعمداً بررسی این نقل بلند را به زمانی موکول کردیم که اسناد کودتای ۲۸ مرداد و چهار نامه هیئت اجرائیه به مسکو مطرح می شود. زیرا مخصوصاً با توجه به نامه سه نفری آنان خیلی مستندتر امکان جواب این ادعاها وجود دارد. البته کیانوری تاریخ و سمت‌هایی را که از دست داده بود به درستی روایت کرده ولی در تعلیل آنها صداقت نداشته است.

۳۴۴- پای صحبت اکثریت

می گوید درست قبل از کودتا اختلافات آنها به حد اعلای رسید. ریشه اختلافات بر سر چه موضوع ایدئولوژیک و یا کدام عمل و نظر بود؟ کیانوری خود پاسخی به این مجهولات می دهد که قانع کننده نیست: «در عین اینکه در مسئله دکتر مصدق آنها تسلیم نظرات من شده بودند و نامه‌های سرگشاده به دکتر مصدق را من می نوشتم، مع ذالک کینه آنها نسبت به من روز به روز شدیدتر می شد» همین یک عبارت، نشان دهنده خصومت شدید کیانوری علیه مصدق است.

از ادعاهای بی مأخذ او مانند اینکه «در مسئله دکتر مصدق آنها تسلیم نظرات من شدند» یا از نامه‌های سرگشاده او به مصدق که هیچ جا نام و نشانی (حتی در گاو صندوق منفجر شده مصدق که افسران توده‌ای توانستند عکس آن را تهیه کنند!) از آنها به دست نیامده، درمی گذریم. ولی مهم این است که اگر مابه‌الاجتلاف، مسئله دکتر مصدق بود و

آن چهار نفر تسلیم نظریات درست کیانوری شدند و اختلاف، به اشتراک نظر تبدیل شده بود، دیگر آنها چه مرضی داشتند که کینه خود را نسبت او روز به روز شدیدتر کنند؟ ممکن است منظور کیانوری این باشد: «با وجودی که من مخالف دکتر مصدق بودم و با اینکه نظرات درست اکثریت را پذیرفتم، مع ذلک کینه آنها روز به روز نسبت به من شدیدتر می شد» که تازه این هم جوابگوی علت خصومت آنها علیه یکدیگر نیست و این استدلال معمائی را حل نمی کند.

اگر علت اصلی اختلافات آنها مسئله دکتر مصدق بوده باشد که بود، ولی عوامل دیگر اختلاف را باید در وجود کیانوری و اخلاق و روش انحصاری او جستجو کرد. یکی از خصوصیات کیانوری حس جاه طلبی فوق العاده اوست. مثلاً وقتی رهبران حزب از زندان بیرون آمدند «در اولین جلسه تحویل کارها از هیئت اجرائیه سابق، مشاجره جدیدی بین کیانوری و بقیه افراد هیئت اجرائیه بر سر تقسیم کارها درگرفت. کیانوری می خواست همه تشکیلات حزب یعنی هم تهران و هم شهرستانها را در دست خود متمرکز سازد و صاحب اختیار بشود. بعلاوه مسئولیت سازمان افسری را هم [به عنوان وارث منحصر به فرد کامبخش - ع. ب] حق خود می دانست»^۱

در مورد روش های مستبدانه و کارشکنانه کیانوری کافی است گفته شود که پس از رفتن سه نفر از کادر رهبری (یعنی بقراطی و قاسمی و فروتن) به شوروی «نه تنها از شدت تشنج در هیئت اجرائیه کاسته نشد بلکه در اثر کارشکنی های کیانوری که اینک در اقلیت مطلق افتاده بود متشنج تر شد... کیانوری در کار خود از یک نوع استقلال برخوردار بود و از هر گونه تماس و دخالت هیئت اجرائیه در کار تهران جلوگیری می کرد. کادرهای کارگری در کمیته ها بالا نمی آمدند و همه ارگانها را روشنفکران غصب کرده بودند. تازه این روشنفکران را هم نه روی اطمینان سیاسی و کاردانی بلکه روی ملاحظات رفیق بازی و خوشامدگویی بالا می آوردند... یک نفر هم محض نمونه کارگر به کمیته ایالتی اضافه نگردید»^۲ و این در حالی است که خود کیانوری نسبت به

۱- از نامه سه نفری جودت، یزدی و بهرامی، خاطرات کیانوری، ص ۳۱۱

۲- همان نامه، خاطرات، ص ۳۱۲

عدم اعتلای کادر کارگری در زمان انشعاب، مخالفانش را در این خاطرات به شدت کوبیده است.

مدیریت بوروکراتیک و غیرخلاق و مکانیکی کیانوری «سراسر ارگان‌های تهران را فراگرفته بود و قسمت اعظم وقت و انرژی کادرها به جای کار توده‌ای و تماس با مردم، صرف خط‌کشی، دفترداری، تکمیل انواع آنکت‌ها و... از جمله ثبت ۵۰-۶۰ قلم اطلاعات و مشخصات مربوط به هریک از افراد در جزوه‌هایی به نام کارتونک [منظور کارتوتکت است - ع.ب.] می‌شد. شخص کیانوری و قاسمی و سایر دوستان آنها از مدافعان جدی کاغذ بازی و کارتونک [یعنی: کارتوتکت] نویسی بودند و هر نوع انتقادی را نسبت به این بوروکراسی یا انتصاب و ارتقای غیر اصولی کادرها خفه می‌کردند و از انتقاد کنندگان انتقام می‌گرفتند»^۱ در قرطاس بازی به ویژه احمد قاسمی آیتی بود و دستگاه‌های تابع خود را همچون وزارت‌خانه‌های پر عرض و طول اداره می‌کرد.

در مقابل دفاع کیانوری مبنی بر اینکه او باعث سقوط اعتبار اکثریت هیئت اجراییه در کمیته ایالتی تهران نشده است، این جملات از نامه اکثریت بسیار پر معنی می‌باشد «روش کنونی کیانوری - ر مطبوعات مبتنی بر سلب اعتماد و حیثیت از کمیته مرکزی است و این روش نمی‌تواند به مجموعه حزب صدمه نزنند... باید در حفظ اعتبار حزب و دستگاه رهبری آن کوشید نه اینکه هر روز کاری کرد [که به] افکار ناراضی دامن‌زده شود. هر روز به مناسبت مقاله‌ای عده‌ای از روشنفکران، که اتفاقاً از لحاظ تشکیلاتی از طرفداران کیانوری و دوستان او هستند، کمیته مرکزی را نامه باران می‌کنند و از سوابق طولانی ارگان ما در «ماستمالی کردن اشتباهات گذشته» داد سخن می‌دهند»^۲

۳۴۵- بی‌اعتنائی مطلق به تمام مقررات

در زمینه برکنار شدن مریم و دفاع سرسختانه کیانوری از همسرش و حوزه

۱- همان نامه، خاطرات، صص ۳۱۲ و ۳۱۳

۲- همان نامه، خاطرات، ص ۳۱۸

مدیریت او یعنی تشکیلات زنان (معروف به کشکیلات) که کیانوری در خاطراتش مدعی شده در ارتقای مریم هیچ نقشی نداشته و غرضه و لیاقت خودش او را به مقام‌های بالای حزبی رسانده است، نامه سه نفری هیئت اجرائیه حاکی است «کیانوری با کلیه قوا در مقابل اصلاح نواقص تشکیلات دموکراتیک زنان به مخالفت برخاست. زیرا ظاهراً در نظر او سازمانی بی‌عیب‌تر از تشکیلات... زنان و مسئولی بی‌نقص‌تر از مریم وجود ندارد. هیئت اجرائیه کلیه اطلاعات و مشاهدات خود را درباره مریم و فساد اخلاق او و فریشتی و لنکرانی که مدارک کتبی آن را در اختیار دارد، رفیقانه با کیانوری در میان گذاشت که او نیز [شاید] متقاعد شود. ولی متأسفانه کیانوری نه تنها این واقعیات را نپذیرفت بلکه از آن پس بر شدت عمل و ایجاد تشنج در جلسات افزود. کار به جایی رسید که ادامه همکاری با او غیر مقدور شد»^۱

همچنین اکثریت از بی‌اعتنایی مطلق به مقررات حزبی، برتری‌طلبی و مقام‌دوستی کیانوری، آن هم در موقعیت پس از کودتا، به جان آمده بود و می‌نویسد «کیانوری با زیر پا گذاشتن ابتدائی‌ترین اصول اساسنامه و نفی انضباط و تمرکز سازمانی، با توسل به تهدید و توهین و ایجاد تشنج از اجرای اصلاحات جلوگیری می‌کرد. جلسات ما واقعاً دیگر غیر قابل تحمل شده و ناسزاهای کیانوری مثل ریگ باریدن گرفت... می‌پرسید پیشنهاد ما چه بود که این نوع خشم کیانوری را برانگیخت؟ ما پیشنهاد کرده بودیم برای تأمین رهبری دسته جمعی، یک هیئت تشکیلات سه نفری به عضویت جودت، علوی و کیانوری به وجود آید و رهبری تهران هم مانند شهرستان‌ها و سازمان‌های جنب حزب در این ارگان متمرکز گردد. کیانوری که مایل نبود وضع انحصاری خود را از دست بدهد پس از آنکه دید جنجال او قادر به جلوگیری از تصمیم هیئت اجرائیه نیست، تهدید به استعفا کرد و در یک جلسه هیئت اجرائیه حاضر نشد. در مقابل این اوبستروکسیون و نقص تصمیمات حزبی از طرف کیانوری ما تصمیم گرفتیم عده‌ای از کادرها را جمع کنیم و همه دردها را با آنها در میان بگذاریم. کیانوری چون دید این عمل غیر حزبی او

هم بدون شک محکوم خواهد شد، تغییر تاکتیک داد و از اوبستروکسیون دست برداشت و ضمناً نامه مفصلی به هیئت اجرائیه نوشت که در آن همه را لجن مال کرد و باز دزد و جاسوس و سوء استفاده‌چی خواند و خلاصه به کسی ابقا نکرد»^۱

وقتی این نامه‌ها در پلنوم چهارم توزیع نشد، قطعاً دکتر کشاورز از قرائت آنها مطالبی به خاطر سپرد (یا به احتمال زیاد یادداشت برداشت) و در کتابش من متهم می‌کنم... شرح گویایی از آنها را آورد. با توجه به مفاد این نامه‌ها، تمام نوشته‌های دکتر کشاورز راجع به رفتاری که کیانوری در روز کودتای ۲۸ مرداد در پیش گرفته بود و به تفصیل مورد بررسی قرار دادیم، قویاً تأیید می‌گردد. پیش از دکتر کشاورز، اکثریت هیئت اجرائیه نیز نوشته بود: «نظر یکی از رفقا علوی، اعلام یک اعتصاب عمومی برای مقابله با تظاهرات درباریان بود. کیانوری جداً با این پیشنهاد به عنوان آنکه دعوت به اعتصاب به ضرر مصدق است که هنوز هم بر سرکار می‌باشد مخالف بود و اصرار داشت که قبل از کسب خبر از مصدق اقدامی نشود و بدین ترتیب تا ظهر که تماس با مصدق ممکن نشد نتوانستیم تصمیم بگیریم و بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه‌ای تشکیل دادیم مصدق ساقط شده بود. این عدم تحرک... از عوارض قبضه شدن تهران برای مدت طولانی در دست کیانوری و بی‌اطلاعی ما از قدرت واقعی امکانات عملی تشکیلات تهران بود»^۲

گرچه باید پذیرفت که اهداف تاکتیکی این نامه‌ها تا حدودی برای تصفیه حساب‌های شخصی و درون‌گروهی بوده است ولی هرچه بود دیدیم که در این گزارش، کوچکترین اشاره‌ای هم نسبت به تلفن‌های ادعائی کیانوری به مصدق در ۲۸ مرداد نشده است. برعکس، صراحت دارد که «تا ظهر تماس با مصدق ممکن نشد و بعد از ظهر... مصدق ساقط شده بود».

۱- همان نامه، صص ۳۱۳ و ۳۱۴

۲- همان نامه، صص ۳۱۴ و ۳۱۵

۳۴۶- مسبب تنزل اعتبار اکثریت

از طرفی کیانوری می گوید آن چهار نفر خیال می کردند او در تمام منطقه خود از اکثریت هیئت اجرائیه بدگویی و نسبت به روش غلط آنها انتقاد می کرده، درحالی که تصور آنان درست نبوده و برای اثبات این ادعا، زاخاریان مقتول را به شهادت می طلبید که «نزدیکترین دوست نادر شرمینی - عضو کمیته ایالتی تهران - بود و به آنها مرتب گزارش می داد و آنها می دانستند که من... برخلاف تصمیمات هیئت اجرائیه سخن نمی گویم» و از طرف دیگر مدعی است که «کادرهای حزبی دیگر از اختلاف نظرهای ما اطلاع پیدا کرده بودند و در نتیجه اعتبار آنها در میان افراد حزب به شدت تنزل یافته بود»

اولاً- جمله آخر او با توجه با شرح «مسئله کیانوری» چه معنایی می دهد؟ اگر مسئله کیانوری و اظهارات او (که گفته تصمیمات اکثریت را بدون اظهار نظر شخصی و بدگویی از آنها به کمیته ایالتی ابلاغ می کرد) درست باشد، پس «تنزل اعتبار» آنها به علت چیست؟ و اگر این تنزل اعتبار درست باشد، پس اظهاراتش به شکلی که کیانوری از زبان آنها در «مسئله کیانوری» بیان داشته نیز درست است.

ثانیاً- اگر کیانوری باعث تنزل اعتبار آنها نشده پس عامل آن کیست؟ کیانوری از تمام جزئیات و روابط فیما بین سخن گفته و اعتراف هم دارد که اعتبار آنها تنزل کرده بود ولی اسم این عامل مرموز را مشخص ننموده است. تا زمانی که او از عامل این تنزل پرده بر نمی دارد، خواننده حق دارد هم بطور انتزاعی هم با توجه به سایر قرائن و بخصوص مفاد نامه سه نفری، خود او را عامل این خرابکاری حزبی بداند.

ثالثاً- این جملات از نامه سه نفری به مسکو، فرض عاملیت کیانوری را در تنزل شدید اعتبار اکثریت تحکیم می بخشد: کیانوری «از دفاع نظریات کمیته مرکزی در برابر توده حزبی امتناع می کند. کیانوری از موقعی که از تشکیلات تهران برداشته شد به اتفاق دوستانش به کار خطرناک و زیانبخش برای حزب و نهضت دست زده است... و با استفاده از روحیه یأس و بی ایمانی که در نتیجه شکست ۲۸ مرداد در قشری از روشنفکران حزبی پیدا شد یورش و تهاجم علیه کمیته مرکزی را تشویق می کند...»

دوستان کیانوری با تمام قوت به وسیله تشکیل مجالس و دیدارهای غیر تشکیلاتی و تماس با این و آن مشغول تبلیغ این ترها و دامن زدن عدم اتحاد نسبت به کمیته مرکزی می‌باشند... او به جای انجام وظایف خود مقالات را نزد هیئت اجراییه دوره می‌گرداند و به تصویب همه می‌رساند و صریحاً می‌گوید این کار را می‌کنم که هیئت اجراییه - و نه شعبه تبلیغات - را مسئول نواقص و اشتباهات مطبوعات اعلام نمایم. کیانوری ارگان تعلیمات کل و اعضای آن - زاخاریان، تمدن، شرمینی و نوروزی - را نادیده می‌گیرد و... با اعضا مشورت واقعی نمی‌کند^۱ آنچه مسلم است کیانوری و چهار نفر بقیه به شدت یکدیگر را می‌کوبیدند و در بدنام کردن جناح رقیب می‌کوشیدند و این جز به ضرر خودشان فرایندی نداشت. متنها، سهم کیانوری و باند او در این خرابکاری‌ها به روشنی از سایر رفقای رقیبش زیادتر است.

رابعاً - فراموش نکنیم که کیانوری مدعی شده بود از مشی مخالفت‌آمیز اکثریت با مصدق، برخلاف نظر خودش که در جهت موافق مصدق سیر داشت، اجباراً در کمیته ایالتی دفاع می‌کرد و وقتی روش اکثریت به سود مصدق «تصحیح» شد، او گریه کرد و با بچه‌های کمیته ایالتی روبروسی نمود. این نکته از نامه اکثریت هم جالب است که کیانوری زاخاریان و نوروزی و شریفی و تمدن را نادیده می‌گرفت. آیا بی‌توجهی به بعضی از آنها که طرفدار سرسخت حمایت از دکتر مصدق بودند معنای خاص ندارد؟! اصرار کیانوری برای «اخراج تمدن» که بنابر تأکید قبلی او به شدت از مصدق طرفداری می‌کرد چه دلیلی داشت؟

۳۴۷- تمرکز قدرت حزبی در مرکز دوم

فراکسیون‌نویسم در حزب توده بیداد می‌کرد و باند کیانوری در قطعه قطعه کردن و مآلا به هم پاشیدگی آن سهم بسزایی دارد: «کار دسته‌بندی فروتن و مریم و قریشی و دوستان آنها مانند حسام لنگرانی بقدری بالا گرفت و اطمینان آنها که حزب را در

دست خود دارند به جایی رسید که خود بهرامی را در رأس هیئت اجرائیه مزاحم خود تشخیص دادند. در تابستان ۲۹ بهرامی رسماً در جلسه هیئت اجرائیه وجود باند فروتن، مریم، قریشی و لنکرانی را فاش نمود و نقشه‌های پشت پرده آنها را کاملاً بر ملا ساخت. بهرامی ثابت نمود که این باند، مرکز دومی بطور مخفی برای اداره حزب به وجود آورده و قصدش قبضه کردن تمام حزب و نهضت است.^۱

باید دانست اولاً- این «مرکز دوم» که بهرامی ثابت نمود بطور مخفی حزب را اداره می‌کند، همان «کمیته فوق حزبی» است که کامبخش توسط انورخانه‌ای برای کیانوری پیام فرستاد تا قدرت این کمیته مخفی را مافوق کلیه ارگان‌های رسمی حزب مانند کمیته مرکزی، هیئت دبیران و سایر دستگاه‌های حزبی اعمال کند. اصل پیغام، مبنی بر وحدت فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده ایران (که بعدها در مهاجرت رسماً و علناً هم عملی شد) بود و یک کمیته پنج نفری باید این تشکیلات جدید را اداره می‌کرد. بطوری که دکتر خامه‌ای در جلد دوم خاطراتش تشریح کرده، از تقدم و تاخر اسامی پنج عضو آن استنباط می‌شود که کیانوری به عنوان عضو ارشد در رأس قرار می‌گرفت و اختیاردار کل حزب می‌گشت. پیام مزبور در تیرماه ۱۳۲۶ به شخص کیانوری داده شد و پنج نفر اعضای آن - به ترتیبی که خامه‌ای ردیف آن را طبق همان پیام نوشته - عبارت بودند از «کیانوری، طبری، قاسمی، قریشی و قدوه»^۲ البته در طول زمان و با توجه به مسافرت‌ها و حسب صمیمیت و رفاقت یا حرف ناشنوی نسبت به کیانوری، تغییرات زیادی در ترکیب این کمیته پیدا شد. نامه اکثریت به مسکو حکایت از آن دارد که در تابستان ۱۳۲۹ فروتن، مریم (قریشی که از قبل هم شرکت داشت) و لنکرانی از باند خصوصی و محارم کیانوری یا به ترکیب کمیته فوق حزبی وارد شده بودند، یابه‌هرحال با آن تماس و همکاری نزدیک داشتند.

ثانیاً- کیانوری قدرت آن را نداشته که یک تنه با هر چهار عضو دیگر هیئت اجرائیه در بیفتد و «مرکز دومی را بطور مخفی» اداره کند. افراد متنفذی بودند که از او

۱- همان نامه، ص ۳۱۰

۲- فرصت بزرگ از دست رفته، انتشارات هفته ۱۳۶۲، ص ۳۸۲

در مقابل دیگران حمایت می‌کردند. کیانوری نمی‌توانسته با همه سرسختی و لجبازی‌ها این قدرت را اعمال کند مگر آنکه وسیله قدرت‌های خارجی در داخل یا مقیم خارج تقویت شود. اولی می‌تواند در سفارت شوروی یا - با احتمالی - سفارتی دیگر متمرکز باشد و دومی حتماً از ناحیه کامبخش بود که خود پشتش به کوه قاف وصل می‌شد. در هر حال او به نسبت بقیه اعضای رهبری از نیروهای قوی‌تری برخوردار بود که او را تقویت می‌کردند؛ تا جایی که باند کیانوری می‌توانست «بهرامی را در رأس هیئت اجراییه مزاحم خود تشیخص» بدهد.

۳۴۸- آیا رادمنش و اسکندری اهل پرونده‌سازی بودند؟

معتقد است که «خانم‌هما هوشمندراد زن معتقد و شریفی بود» چرا که علی‌رغم تلاش «اسکندری و جودت حتی دکتر رادمنش» حقایق را علیه مریم فاش نساخت!
اولاً- بحث بر سر «معتقد و شریف» بودن و یا نبودن این خانم نیست. ولی اگر برخلاف نظر کیانوری خانم هوشمند یک کلمه ولو درگوشی نسبت به مریم بدگویی می‌کرد (یعنی حقایق را می‌گفت) و باد به گوش کیانوری می‌رسانید، آیا او همچنان خانم «معتقد و شریف» توصیف می‌شد؟ با شناختی که از کیانوری به دست آورده‌ایم قطعاً جواب منفی است.

ثانیاً- شخصیت اسکندری، بخصوص رادمنش، که به تصدیق اکثریت عظیمی از اعضا و کادرهای حزب توده نسبت به بقیه رهبران از صداقت و انسانیت بیشتری بهره‌مند بودند و نسبتاً از فساد و فرقه‌گیری دوری می‌جستند، چطور قادر بودند به فکر پرونده‌سازی علیه کسی باشند؟ دکتر رادمنش، طبق تعریف، واجد معایب دیگر رهبران نبود و به اصطلاح با سایرین (در حزب توده) مثقالی هفت صنار توفیر داشت. تفاوت اسکندری نیز با بقیه بارز بود. این دو نفر کمتر با توطئه و تبانی در داخل حزب آشنایی داشتند. آن وقت چنین اشخاصی می‌آیند و از خانمی می‌خواهند که شهادت دروغ بدهد؟! برای ما باور آن بسیار ثقیل است. اسکندری و رادمنش نمی‌توانستند بطور تجربیدی در فکر پرونده‌سازی علیه عضوی از حزب باشند. اگر درست باشد که آنها

اصرار داشتند آن خانم حرف بزند، به خاطر این بود که می خواستند کسی از درون تشکیلات نزدیک به مریم حرفی بزند که متکی به واقعیات باشد. زیرا آنها به قوم و خویش بازی حزبی و سایر معایب مریم وقوف داشتند. متنها صرف اطلاع آنان کافی و محکمه پسند نبود. شهادت خانم هوشمندراد که جانشین مریم شده بود بهترین وسیله ای بود که واقعیات را ثابت می کرد. بعلاوه تکلیف حزبی به رادمنش و اسکندری فشار می آورد که این شهادت را بطلبند. در هر حال ادعای کیانوری مبنی بر دادن وعده هایی به خانم هوشمند که «علیه مریم گزارشات نادرستی بدهد» با روحیه آنها و سوابق موجود سازگاری ندارد. این کار فقط از آدم های حادثه جو برمی آید و دست کم رادمنش اصلاً حادثه جو نبود. قطعاً آنها از هوشمند توقع داشتند که «گزارشات» درستی از مریم بدهد.

ثالثاً- می دانیم که خانم مریم فیروز از مدیریت قوی و مقتدرانه ای سود می جست. ذاتاً زن زرنگ و کاربری بود. ولی این مدیریت را برای پیشرفت حزب و امور با ارزشی اعمال نمی کرد. نتیجتاً در هیئت اجراییه «برای تقویت کادر زنان و خارج [کردن] آن از یک سبک کار سکتاریستی بحث شد. تشکیلات زنان را مریم فیروز و دوستان او به یک کپی ناقص از تشکیلات حزب، با انضباط غلیظ و شدید و بوروکراسی عجیب در آورده بودند و این امر بارها مورد ایراد فدراسیون [جهانی، ع.ب] زنان قرار گرفت و اخیراً نیز از آنجا که نظریات مریم در بست مورد تأیید هیئت اجراییه قرار نمی گیرد او به علامت اعتراض، هر نوع ارتباط را با فدراسیون قطع کرده. فدراسیون هم پرسیده که آیا تشکیلات همان مریم بود که اگر نخواهد کار کند به کلی ارتباط قطع شود؟»^۱ مریم با عده ای کار می کرد که نه از سرشایستگی و رعایت ضوابط، بلکه با توجه به روابط خصوصی و میزان محرمیت با خود، آنها را بالا کشیده بود. او در این ترفیعات خصوصی از کمک های شایان کیانوری همواره بهره مند بود. این جلسات به مصاحبت های خانوادگی تبدیل شده بود و بازده حزبی نداشت، بلکه با استفاده از امکانات حزب، غالباً برای توطئه چینی، زد و بند، غیب و سعایت از مخالفان یا امور

شخصی با زنان حزب تشکیل می شد و موجب پدیدار شدن یک سلسله نتایج غیر معقول بود که در جهت اعتلای حزب انجام نمی گردید. هیئت اجرائیه تصمیم جدی گرفت که برای رفع نواقص تشکیلات زنان اقدام کند «ولی همین که مسئله زنان و نواقص آن مطرح شد و صحبت از محدود کردن اختیارات فردی مریم و شیوه های نادرست کار او به میان آمد، اتفاق آرا در هیئت اجرائیه درباره اصلاحات و رفع نواقص همه سازمان های حزبی و جنبی به هم خورده و اقلیت و اکثریتی به وجود آمد.»^۱

۳۴۹- نظری مساعدتر از جانب علوی

بخش هایی از نامه اکثریت را مرور کردیم. اگر کیانوری، مهندس علی علوی را خیلی بهتر از آنان نداند، لااقل تفاوت هایی بین علوی و آن سه نفر می بیند و روی هم رفته برای او شخصیت متمایزی قائل است. از مجموع گفته های کیانوری چنین پیداست که علوی هم نسبت به او کم لطف نبوده است. شاید یکی به این دلیل باشد که علوی در نامه مستقل خود نسبتاً با کیانوری بطور مستقیم طرف نشده و اکثراً در لفافه و ملایم تر عقاید خود را اظهار داشته است؛ نه اینکه هیچ نگفته باشد. مسلماً نحوه برخورد او با کیانوری در طول زمان، خارج از چارچوب این نامه نبوده است. اینک بخش هایی از نامه علوی - این عضو قابل قبول تر هیئت اجرائیه برای کیانوری - را نقل می کنیم تا معلوم شود که هیچ یک از آنان رفتار غیر اصولی او را نمی پسندیدند و همه از دست او زجر می کشیدند:

من و بقراطی خیال می کردیم این همان رقابت بین کیانوری و قاسمی است. بعد ترکیبی [جدید] به وجود آمد. بقراطی و قاسمی وجودت در مقابل کیانوری. سایرین مانند بهرامی، نوشین و من بیشتر ناظر بودیم. در جنوب جودت اشتباه کیانوری [ترور شاه در ۱۵ بهمن] را به من اطلاع داد ولی متأسفانه این اشتباه بعدها مخصوصاً از طرف قاسمی برای ارباب کیانوری به کار رفت. من معتقدم در ایجاد اختلاف در کمیته مرکزی کیانوری و

قاسمی سهم بزرگی داشتند. این اختلافات در همه تصمیمات و کارها بود و به همین جهت ما همیشه دنبال حوادث راه می رفتیم... برای سر و صورت دادن به وضع، تصمیم به ایجاد یک هیئت تشکیلاتی گرفتیم که در همه جلسات شرکت کند [و] کارها را بدون حب و بغض رسیدگی کند. ولی این کار هم با عدم موفقیت روبرو شد... مثلاً معلوم شد که ما در جنوب در نقطه‌ای که ۵۰ هزار کارگر دارد فقط ۳۰۰ و خرده‌ای عضو داشتیم. این رسیدگی در اول فروردین ۳۲ به عمل آمد. اما با ادامه کار هیئت موافقت نشد. کیانوری از این جهت مخالفت کرد که خیال می‌کرد در تقسیم مجدد کار، اداره کمیته تهران به او واگذار خواهد شد و بهرامی و جودت هم که از خارج تحت فشار قرار می‌گرفتند، از نظر سابق خود عدول کردند. اختلاف نظر در تمام بدنه رسوخ کرد. بطوری که هیچ کاری را نمی‌توانیم با وحدت نظر انجام دهیم... در این سازمان یک نوع استقلال طلبی به شدت شیوع دارد، تصمیمات حزب را که مورد پسند آنان نباشد انجام نمی‌دهند. در مقابل حزب صداقت ندارند.^۱

اینکه گویا به خاطر کیانوری «از خارج» به بهرامی و جودت فشار می‌آمد، جمله بی‌معنایی نمی‌تواند باشد و ممکن است منظور از این «خارج» سفارت شوروی بوده باشد.

۳۵۰- نعل وارونه

در پایان فصل اسناد کودتای ۲۸ مرداد، باید به نظریه اخیر کیانوری توجه کنیم. پس از آنکه مصاحبه کننده، آن چهار نامه را به نظر او می‌رساند، اظهار نظر کیانوری برای توجیه قسمتی از نامه‌ها بسیار زیرکانه است. درست بعد از ۴۰ سال هنوز به روی خود نمی‌آورد که او مخالف بیرون ریختن قوای حزبی در ۲۸ مرداد بود و همچنان وانمود می‌کند که او موافق مقاومت در برابر کودتاچیان بوده ولی اینک در ارزیابی

۱- از نامه افرادی مهندس علی علوی، خاطرات صص ۳۲۱ و ۳۲۲، قلاب‌ها و توضیحات داخل آنها از مانیت، تأکید از نگارنده است.

جدید نیروها متوجه می شود که این شجاعت و ابتکار او مصیبتی به بار می آورده است! او علی رغم مدارک و اسناد و صراحت گفته آن سه نفر، در واقع با این کار خواندگانش را به ریشخند می گیرد و به توجیه نظر نداشته خود می پردازد. کیانوری در سال ۱۳۷۱ این گونه نامه ۱۳۳۲ خود را با به اصطلاح انتقاد از خود مورد تجدید نظر قرار می دهد: لازم می دانم یک ارزیابی نادرست خودم را درباره ۲۸ مرداد که در نامه ای به رفقای کمیته مرکزی در خارج از کشور نوشته ام، در اینجا متذکر شوم. در نامه فوق من چنین اظهار نظر کرده بودم که گویا اگر ما در ۲۸ مرداد نیروهای محدود حزبی را به خیابان ها می فرستادیم به احتمال زیاد کودتا پیروز نمی شد. این ارزیابی نادرست بود و بر این پایه بود که ما از ژرفای اقدامات سازمان های جاسوسی... اطلاع دقیقی نداشتیم.^۱

خوشبختانه این هر دو اظهارات کیانوری پیش روی همگان است. در نامه سال ۱۳۳۲ او، نه از «گویا» خبری بوده، نه از «احتمال» نه از «نیروهای محدود حزبی» و نه از اما واگرهایی که حالا می گذارد. بلکه به ضرس قاطع گفته بود که قریب ۲۵ هزار نفر افراد متشکل در سازمان های مخفی تهران آماده روبرویی با کودتا بودند. کیانوری به عنوان انتقاد از خود در اینجا نعل وارونه می زند. او در نامه یک نفری خود نیز همین نظریه را مطرح کرده بود و حالا مشغول توجیه این است که بگوید آن فکر متهورانه او اشتباهی بیش نبوده است و بدین وسیله صداقت خود را به رخ خوانندگان می کشد که از فرط صمیمیت با مردم این اعتراف را می نماید تا نظریه او مبنی بر کشاندن نیروهای حزبی به خیابان ها جا بیفتد. در همان سال ۱۳۳۲ که نامه خود را به مسکو می نوشت، می دانست که این دعوی، دروغی بیش نیست. او فقط آن اظهارات را برای خراب کردن چهره دیگر رفقا نوشته بود تا آنان را که رقبای خویش می پنداشت، غیر مسئول، بی تحرک و غیر انقلابی و خود را یک متهور انقلابی نشان دهد. ولو گفته های اخیر او را درباره اینکه نیروهای حزبی در آن موقع محدود بوده (حتی بسیار محدود) باور کنیم،

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۳۳۵، تأکیدها افزوده شده است

تمام مدارک و تحلیل‌ها نشان از مخالفت کیانوری با بیرون ریختن همان نیروها دارد. کیانوری نه تنها با حزب و رهبری آن صداقت ندارد بلکه اعضای ساده و معصوم حزبی را هم دست می‌اندازد و اینک برای ارزش اخلاقی خوانندگان خاطراتش که با صبر و حوصله آن را به پایان برده‌اند هیچ احترامی قائل نیست. کیانوری هیچ ناراحتی ندارد که رو در رو دروغ بگوید، با این حال ادعا دارد که «حیثیت سیاسی» خود را در گرو حقیقت‌نویسی این خاطرات گذاشته است. کدام حیثیت؟! ... او بدین وسیله می‌خواهد مسئولیت اصلی خود را در جلوگیری از اقدام علیه کودتاچیان و پیشنهاد علوی لوٹ کند؛ هرچند ارزیابی جدید او از نیروهای اطلاعاتی دشمن در کودتای ۲۸ مرداد تا حدودی واجد واقعیت است. ولی او این اطلاعات را در مرداد ۱۳۳۲ نداشته و بعداً به آن رسیده است. لذا سلب مسئولیت او را در روز کودتا نمی‌نماید.

فصل سوم

گشایش سازمان نظامی

۳۵۱- مسئول واقعی شبکه افسری

درباره لو رفتن سازمان افسری، کیانوری داستان‌هایی سرهم می‌کند که به علت تناقضات آن قابل قبول نیست. سروان عباسی بطور اتفاقی دستگیر می‌شود و زیر شکنجه‌های وحشیانه و فوق طاق‌ت مجبور می‌گردد بخشی از اطلاعات خود را در اختیار فرمانداری نظامی بگذارد؛ بدون اینکه به قسمت‌های مهمی از آن اشاره کرده باشد. کیانوری یکی از مهمترین عوامل لو رفتن سازمان نظامی حزب را مربوط به دهن‌لقی سروان عباسی «خائن» می‌داند که به نزدیک‌ترین دوست خود، خسرو روزبه، خیانت کرد. کیانوری نسبت به سازمان تحت مسئولیت دکتر جودت هم معترض است که چرا چنین اطلاعاتی را با این حجم باید در اختیار عباسی قرار بدهد. ولی در هر حال عباسی تا آنجا که توانسته مقاومت کرده بود. یکی از دلائل مقاومت او این است که خود کیانوری نادانسته به آن اشاره می‌کند: «روز قبل، از طرف فرمانداری نظامی به آن خیابان رفته و خانه همسایه را بازرسی کرده بودند یعنی عباسی [که زیر شکنجه بود] شماره

پلاک را عوضی داده بود»^۱ ولی بلافاصله هم نیشی به او می‌زند که «(شاید تعمداً)» - شایدهی در کار نیست و عباسی حتماً شماره پلاک را عوضی داده بود. دلیل دیگر آن است که اگر عباسی مقاومت نکرده بود چرا به قول کیانوری «بعد از ۱۵ روز» برای بازرسی آن خانه آمدند؟^۲ سپس در اعتراض بیش از اندازه نسبت به سستی عباسی می‌گوید:

«در این اثنا عباسی هم افرادی که می‌شناخته لو داده است. عباسی شخصاً حدود ۲۰۰ نفر از افراد سازمان را می‌شناخته است»^۳ و در صفحه بعد می‌گوید «عباسی پس از بازداشت و تسلیم در زیر شکنجه نام بیش از ۱۵۰ نفر از اعضای سازمان افسری را لو داده است»^۴ اگر عباسی ۲۰۰ افسر را می‌شناخته و اهل لو دادن بوده، چطور فقط ۱۵۰ نفر از ۲۰۰ افسر را لو داده است؟! از طرف دیگر کیانوری اگر در سازمان افسری کاره‌ای نبود، این اطلاعات دقیق را چگونه به دست آورده است؟

در تأیید اظهار نظر ما راجع بی‌گناهی و مقاومت سروان ابوالحسن عباسی، دکتر روح الله عباسی، یکی از افسران توده‌ای، ضمن شرح قابل قبولی می‌نویسد «البته تا مدت‌ها رؤسای سازمان نظامی صلاح در آن دیدند که عباسی را عامل لو رفتن معرفی کنند و در واقع سازمان هم به دست او لو رفت، نه به خواست او. حتی صحبت بود که سازمان نظامی یک بار هم به فکر افتاده بود عباسی را در زندان به وسیله یکی از افسران به قتل برساند. متهم کردن عباسی به لو دادن سازمان گره بزرگی را گشود، زیرا دیگر کسی به دنبال این فکر نرفت که عمق مطلب را بررسی کند. اگر انسان لحظه‌ای بیندیشد، نمی‌تواند بپذیرد افسری چون عباسی که سال‌ها عمر خود را در مسیر حزب توده گذرانده بود، درجه و شغل نظامی خود را در این راه از دست داده بود اگر به راستی می‌خواست با پلیس همکاری کند احتیاجی به انتقال چمدان کتاب و اسناد نداشت و از سال‌ها قبل می‌توانست خود را به رکن ۲ معرفی کند... البته وقتی که عده‌ای از زندانی‌ها

۱ و ۲- همان، ص ۳۳۹

۳- همان، ص ۳۳۶

۴- همان، ص ۳۳۷

این دلیل را مطرح می‌ساختند رفقا، مختاری و غیره پاسخی نداشتند... ولی همه می‌دانستند که از روز دستگیری عباسی - که با نام مستعار حسینی معروف بود - تا نخستین بازداشت‌ها ۹ روز طول کشید... بعدها معلوم شد که که عباسی و حسام لنکرانی بارها به رهبری مخفی حزب، به کیانوری و جودت نامه نوشته بودند و خواسته بودند که آنها را به خارج از ایران بفرستند، به این دلیل که اعصاب آنها تحت تأثیر کار مخفی خرد شده... عده‌ای از شرکت‌کنندگان در پلنوم [چهارم و هشتم] صحت این موضوع را تأیید نمودند.^۱ باری، در جای دیگر کیانوری لو رفتن سازمان را مربوط به عوامل متعددی می‌داند که یکی از مهمترین آنها عدم مقاومت عباسی بود. به همین جهت در اینجا کیانوری عباسی را برخلاف واقعیت حقیر و ضعیف نشان می‌دهد؛ همانطور که دکتر حسین جودت را که اسماً مسئول سازمان نظامی بود بسیار نالایق معرفی کرده است. درست است که ظاهراً مسئولیت این سازمان با جودت بود، ولی مسئول واقعی - و گویا غیر رسمی - سازمان افسری کیانوری بوده که خود را میراث بر ارثیه کامبخش بر این ارگان بسیار مهم می‌دانسته است. در نامه اکثریت دیدیم که چگونه حق سرپرستی این نهاد حزبی را از آن خود می‌دانسته است. واقعاً و عملاً نیز مدیر اصلی سازمان افسری کیانوری بود. این مسئله از روی قرائنی که قبلاً دیدیم و همچنین حفظ روابط بسیار نزدیک با سه افسری که نقش کلیدی در این سازمان مخفی داشتند، یعنی سروان روزبه و سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری نیز احراز می‌گردد. دیدم که بعد از ۲۸ مرداد تمام پیام‌های افسران برای پناهدگی و فرار به او ختم می‌شد. دیدیم که چگونه در مقابل تضرع سرهنگ پرمان و ناصر صارمی (راننده و محافظ او) نقشی ظاهراً بی‌تفاوت و در نتیجه خرابکارانه‌ای بر عهده گرفت.

قرینه دیگری که در خاطرات خود به دست داده و دلیل بر نفوذ او بر سازمان افسری می‌باشد این است که: «شبی که [ستوان اسماعیل] محقق‌زاده می‌خواست باز به دبیرخانه سازمان افسری برود به او گفتم به کجا می‌روی؟ (البته مسئول او نبودم) گفت:

۱- خاطرات دکتر روح الله عباسی، به نقل از کیانوری و ادعاهایش، صص ۲۸۷ تا ۲۹۱

می‌روم، جلسه دارم. گفتم شما بالاخره تمام حزب را به باد خواهید داد و یک کلمه زنده هم به او گفتم»^۱ اگر واقعاً او مسئول سازمان افسری نبود کدام حق تشکیلاتی به او اجازه می‌داد که این گونه محقق‌زاده را مورد بازخواست و عتاب قرار دهد و یک کلمه زنده (فحش؟) هم به او بگوید؟ ممکن است کیانوری راست گفته باشد که مسئول او نبود ولی پیداست که مسئول افسران ارشدتر از او بوده‌است.

قرینه دیگر اینکه می‌گوید «در مهر یا آبان ۳۳ من با رابط روزبه در خیابان سُمیّه فعلی قرار داشتم که برای او پیامی بفرستم»^۲ در آن زمان خطرناک اگر کیانوری حق و حقوقی بر این سازمان احساس نمی‌کرد به چه علت باید برای روزبه پیام می‌فرستاد؟ پیام چه بود و از طرف که بود؟ به گمان ما این پیام حاوی یک امر تشکیلاتی بود که باید از طرف خودش (یا احتمالاً از جانب سفارت) به روزبه ابلاغ می‌کرد.

۳۵۲- شهادت درستی که مانع از ادایش شدند

می‌گوید اطلاعاتی که جودت درباره چگونگی لو رفتن سازمان افسری در هیئت اجراییه مطرح کرد، بصورت «بریده و شکسته» بود ولی در مقابل مشکلات هیچ‌گونه پیشنهادی نداد و «او که خود مسئول تشکیلات تهران بود می‌بایست جا برای مخفی کردن حداقل کادرهای رهبری سازمان نظامی تهیه می‌کرد و آنها را از رفتن به خانه‌های شناخته شده منع می‌کرد»^۳ قبلاً گفتیم که در جواب پنج تن از افسران سازمان، به ناصر صارمی حامل پیام گفته بود که خود را کنار بکشد و هیچ پاسخی به درخواست آنان ندهد و اصلاً هرچه بیشتر آنها را دستگیر کنند بهتر است.^۴ از طرف دیگر کیانوری برای محکم‌کاری مجدداً صارمی را به شهادت می‌طلبد و می‌گوید «این جزّ و بحث من با محقق‌زاده در حضور ناصر صارمی (که راننده ما بود و در خانه ما زندگی می‌کرد) بود و

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۳۳۹

۲- همان، ص ۳۴۲

۳- همان، صص ۳۳۸ و ۳۳۹

۴- من متهم می‌کنم... صص ۱۴۵ و ۱۴۶

او بعداً در پلنوم چهارم شهادت داد و عین گفته مرا تکرار کرد» همین «شهادت» و «تکرار» و اصرار، دلیل بر نفوذ او بر سازمان افسری است. از این گذشته، اگر کیانوری این مطالب را با صداقت اظهار داشته، چرا پافشاری می‌کند که به علت شهادت نداده صارمی حرف او را باور کنیم؟

اتفاقاً دکتر کشاورز هم می‌گوید که حول و حوش پلنوم چهارم، واقعیت این موارد را بطور خصوصی از زبان ناصر صارمی (کوپل کیانوری) شنیده بودند. صارمی می‌توانست در آن پلنوم شاهد صادقی برای افشای بسیاری از واقعیات باشند. ولی افسوس که شهادت این کار را در جلسات رسمی پلنوم از دست داد. زیرا از مابہتران صارمی را موعود به وعده‌هایی کرده، رضایت او را برای سکوت در جلسات پلنوم خریدند و در واقع شهادت درست او را دزدیدند. نتیجتاً او به نفع مخالفان باند کامبخش - مریم - کیانوری دهان باز نکرد. آقای کیانوری می‌تواند فعلاً با غرور بگوید «صارمی در پلنوم چهارم شهادت داد و عین گفته مرا تکرار کرد» ولی هیچ کدام از شرکت‌کنندگان پلنوم چهارم که درباره این پلنوم حرفی زده یا خاطراتی نوشته‌اند، موضوع شهادت صارمی به نفع کیانوری را تأیید نکرده‌اند. امیر خسروی و دکتر کشاورز و آرداشش و جهانشاهلو عکس ادعای کیانوری را اظهار کرده‌اند. شهناز اعلامی مشابه گواهی کشاورز را در مورد مراجعه ناصر صارمی به کیانوری برای نجات جان پنج افسر و جواب سر بالای کیانوری روایت نموده است؛ با این تفاوت که اعلامی نوشته صارمی این موضوع را «در پلنوم چهارم حزب توده شهادت داد» توضیح اینکه حین پاکنوشت این مبحث مطلب تازه‌ای به دستم رسید که دریغم آمد از آن بگذرم. جریان، در نگارش خاطرات خانم شهناز اعلامی آمده است. کیانوری، اعلامی را ساواکی و بد نام معرفی کرده است. با این حال معلوم نیست به چه علت او را قریب ۲۵ سال به عنوان نماینده حزب توده در «فدراسیون بین‌المللی سازمان‌های دموکراتیک زنان جهان» که وابسته به شوروی و اقمارش بود تحمل نمود و در آن مدت صدایش در نیامد. اما همین که بعد از انقلاب پای اعلامی به ایران رسید، چون در گروه رقیب (اسکندری) قرار داشت و دیگر در آن سازمان سمتی نداشت با او در افتاد و در خاطراتش اعلامی را به شدت کوبید.

باری، شهناز اعلامی خاطرات خود را تحت عنوان «در حاشیه کتاب بازجویی‌های کیانوری» در یکی از نشریات فارسی زبان کشور فرانسه بصورت پاورقی منتشر می‌کند. او در یکی از سلسله‌گفتارهای خود، مطلبی راجع به ناصر صارمی دارد که شنیدنی است:

ناصر صارمی که از دوستان مورد اعتماد خسرو روزبه محسوب می‌شد و به اتفاق او سازمان نظامی حزب توده را سامان داده بود... و کیانوری در کتاب خاطرات خود در چند جا از او نام می‌برد و حتی در یک جا او را راننده خود معرفی می‌کند! در حکم درس عبرتی برایمان بود و این را همه می‌دانستند که چون او به هیچ وجه اعتمادی به حزب توده ندارد، برای خود یک طومار در دسر خریده است... با این سابقه عجیب نبود که همین ناصر صارمی روزی در جرگه‌ای از دوستانی که همه در پلنوم چهارم شرکت داشتند و من هم در جمع آنها بودم، بصورت شوخی ولی با لحنی جدی بگوید: «رفقا یک انتقاد جدی به خود من وارد است که متأسفانه من در جلسه پلنوم مطرح نکردم. اما در حضور شما اعتراف می‌کنم که در یکی از روزهایی که هیئت اجرائیه موقت در ایران تشکیل جلسه داده بود و من اسلحه به دست در راهروی منزل، وظیفه حراست این افراد را بر عهده داشتم... یک بار که آنها مثل همیشه به جان هم افتاده بودند و هر دسته‌ای برای به کرسی نشاندن نظرات خود، پیشنهادات دسته مقابل را تخطئه می‌کرد، یک دفعه مثل اینکه شیطان در گوشم زمزمه کرده باشد، به خود گفتم: پسر! تو که اسلحه به دست، نگهبان اینها شده‌ای تا مبادا خطری آنها را تهدید کند، معطل چه هستی؟ برو تو اطاق و از دم همه‌شان را به گلوله ببند و کلکشان را بکن و جان ملت و دولت ایران، هر دو را از توطئه‌های این منفی‌بافان نجات بده... اما نمی‌دانم چرا این کار را نکردم...» و بعد خنده‌ای سرداد و دیگران هم خندیدند ولی در واقع این خنده‌ها، گریه بود. گریه یک مشت زن و مردی که کم و بیش همه فهمیده بودند که آلت دست حزبی

شده‌اند که نه فقط با زندگی تک تک آنها، بلکه با زندگی یک ملتی بازی می‌کند.^۱

۳۵۳- متصدی جعل گذرنامه و فرار

درباره وظایف جودت می‌گوید «می‌بایست جا برای مخفی کردن حداقل کادر رهبری سازمان نظامی تهیه می‌کرد» گیریم جودت کارا کتر تشکیلاتی نداشت و دارای ضعف‌های زیادی بود. دیگران که با عرضه و کاردان بودند چرا کمکش نکردند؟ چرا که مسئله جان انسان‌هایی مطرح بود که به قول رسول مهربان از اعضای «ممتاز و فعال سازمان نظامی حزب توده ایران» بودند. یعنی حیات چند صد نفر از افسران زبده آنقدرها ارزش نداشت که کیانوری با امکانات وسیع و متعدد خود - علی‌رغم دشمنی با جودت - به کمک آنان بشتابد؟ بی‌اعتنائی کیانوری در آن مقطع، حداقل جان دو انسان به نام‌های سرگرد عطار و دکتر وزیریان را گرفت.

در خاطرات، کیانوری در برابر مصاحبه‌کننده اعتراف کرده که شبکه فنی برای کلیه مسائل غیرقانونی و اختفائی مانند جعل گذرنامه، فرار، تهیه وسائل مسافرت، محل چاپخانه‌های مخفی، محل امن برای مخفی کردن اعضای حزبی که در خطر جانی قرار داشتند، تهیه خانه‌های سازمانی مطمئن و وسائل و ابزار آن تحت نظر مستقیم او فعالیت می‌کرد. در نوشته و خاطرات دیگر رهبران حزب توده نیز به این مسئولیت کیانوری اشارات صریحی شده است. بخصوص احسان طبری از اطاق دربسته‌ای صحبت می‌کند که در آلمان شرقی در اختیار کیانوری گذاشته شده بود و کسی به آن اطاق مرموز راه نداشت و مخصوص امور تخصصی کیانوری از قبیل جعل شناسنامه و پاسپورت و تهیه مهرهای تقلبی و غیره بود.

کیانوری که این امور خلاف را از ایران شروع کرده بود و به مرور ایام ورزیدگی

۱- ماهنامه روزگار نو «اعضای حزب توده بهتر از هرکسی می‌دانستند که در چه دامی افتاده‌اند» سال سیزدهم، مورخ آبان ۱۳۷۳، صص ۸۶ و ۸۷، غیر از دومین نقطه چین بقیه نقطه چین‌ها در متن مأخذ وجود دارد.

ویژه‌ای در آن یافته بود، طوری غیر قابل جانشین می‌نمود که در خارج از کشور نیز ادامه این کارها به صورت طبیعی حق انحصاری او شناخته شد و به موازات سایر مشاغل حزبی، رییس آن اطاق سرّی گردید. او با این مسئولیت، دست سایر رهبران حزب را که دائماً به مسافرت می‌رفتند، زیر ساطور خود داشت. با این مهارت‌های فنی، آیا از او ساخته نبود که جان آن افسران را نجات بخشد؟ چرا، ساخته بود؛ منتها اعتقاد شخصی - که ضمن روابط محرمانه با محافلی خاص حاصل شده بود - و لجبازی با جودت و بقیه اعضای هیئت اجرائیه مانع او نسبت به انجام چنین کارهای انسان دوستانه‌ای گردید.

۳۵۴- ماجرای رزندی

صمد رزندی از کادرهایی است که بعد از ۲۸ مرداد به حزب خیانت کرد و به گفته کیانوری ۲۵ نفر از اعضای حزب توده را در سر قرارهایشان در خیابان‌ها لو داده بود. بعد پشیمان می‌شود و یک بار که مأمورین فرمانداری نظامی در تعقیب کیانوری بودند، آنها را به بهانه‌ای گمراه می‌کند تا کیانوری بتواند بگریزد. رزندی به این ترتیب صداقت خود را ثابت می‌کند و از حزب درخواست می‌نماید که او را مخفی کنند. بعدها او به کمک حزب موفق به فرار از ایران می‌شود و به شوروی می‌رود. کیانوری پس از این شرح، و جریان فرار جیمز باندی خود از چنگ پلیسی که در اثر تیراندازی کیانوری زخمی شده بود! و داستان نجات دو طرفه رزندی می‌نویسد «رزندی در آنجا [مسکو] مجدداً نامه مفصلی برای حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشت و تمام جریانات را شرح داد و از جمله توضیح داد که یزدی و شرمینی چه کارهای پستی برای آزار من انجام دادند. او در پلنوم چهارم هم به نفع من شهادت داد. شهادت او کمک زیادی به ارزیابی درست فعالیت‌هایی که در تهران شده بود و محکومیت آن افراد رهبری که می‌خواستند مرا مقصر جلوه دهند کرد»^۱

از شهادت‌های چنین شاهد رام و دست‌آموزی باید هم کیانوری اظهار رضایت

کند، بخصوص که شهادت او سخت بر ضد دکتر یزدی و مهندس شرمینی، یعنی دو دشمن اصلی کیانوری اقامه شده بود. آنها در آن هنگام از پلنوم غایب و در زندان رژیم کودتا بودند.

این داستان نیز مانند سایر قضایائی که کیانوری به نفع خود تعریف کرده، سراسر خیالپردازانه است. چه، معلوم شد رزندی از افراد دسته کامبخش و کیانوری است و آنها از او حمایت کرده‌اند و با مساعدت ویژه کیانوری توانسته خود را به مسکو برسانند. شهادت او در پلنوم چهارم نیز به تحریک گروه مذکور بود. این تحریک و تشویق‌های دیگر... برای بدنام کردن یزدی و شرمینی که از گود خارج شده بودند، و تأیید مواضع کیانوری که به تنهایی برابر بقیه هیئت اجرائیه ایستادگی می‌کرد صورت گرفته بود. داستان فرار او از دست پلیس هم ساختگی می‌نماید و به این سادگی‌ها نیست که بتواند تیری به ناحیه صورت یک پلیس شلیک کند و مجروحش سازد و بعد راحت فرار کند. کیانوری خیلی سعی کرده تا این قضیه قابل قبول به نظر آید. ولی قصه او را افسران سابق توده‌ای هم نتوانستند باور کنند. در این باره حرف‌های دیگری نیز وجود دارد که طبق آنها گفته می‌شود کیانوری آن روز دستگیر شد و پس از سپردن تعهداتی آزاد گردید. از این موضوع دکتر کشاورز هم به تفوّهاتی که آن زمان وجود داشت، یادداشت‌هایی دارد. تصور می‌رود کیانوری این افسانه را از کتاب سرهنگ زیبایی گرفته باشد که در پی‌سازش‌هایی نوشته است «دکتر کیانوری ... یک شب در حین دستگیری تیراندازی نمود و فرار کرد»^۱

۳۵۵- گالوست آوانس زاخاریان

در شرح ماجراهای حزب توده در شروع سال ۱۳۳۴ که منجر به لو رفتن سازمان نظامی و چاپخانه‌های مخفی و دستگیری عده زیادی از کادرها و رهبران حزبی شده بود، کیانوری می‌نویسد «در این موقع یزدی و شرمینی دستگیر شده بودند. زاخاریان هم

در اوائل ۱۳۳۴ دستگیر شد که در زیر شکنجه کشته شد. ولی یزدی و شرمینی و ... ای دیگر ضعف شدیدی از خود نشان دادند»^۱

ذیل مبحث ۳۴۳ دیدیم که کیانوری یکبار دیگر برای اثبات ادعاهای خود از شهادت زاخاریان مقتول کمک می‌گیرد. اینجا هم به همین سادگی می‌گوید «بله!... زاخاریان هم دستگیر و زیر شکنجه کشته شد» آنچه مسلم می‌باشد زاخاریان کشته شده است و احتمالاً زیر شکنجه هم به قتل رسیده، ولی نه وسیلهٔ مأموران امیتی و انتظامی رژیم. کیانوری زاخاریان را جزو دار و دسته رقبت می‌داند و می‌گوید «گالوست زاخاریان نزدیکترین دوست نادر شرمینی» بود.^۲ ولی به نظر می‌رسد زاخاریان حداقل تا کودتای ۲۸ مرداد از جمله دوستان نزدیک کیانوری بوده، در باند او قرار داشت. همایون کاتوزیان در توضیحات فصل هشتم کتاب مصدق و نبرد قدرت اضافه می‌کند «برای آشنایی با زبانی که حزب توده علیه ملکی به کار می‌گرفت نگاه کنید به نیروی سوم، پایگاه اجتماعی امپریالیسم، ۱۳۳۱. نویسندۀ این مطلب زاخاریان بود که بنابه دستور کیانوری اقدام به نگارش مقاله مزبور کرد»^۳ کیانوری به چه کسانی می‌توانست «دستور» این گونه کارها را بدهد؟

ماجرای قتل زاخاریان این است که به احتمال زیاد او نیز به سرنوشت مشابه حسام لنکرانی گرفتار شد. هر دو زیاد می‌دانستند، هر دو به دسته کیانوری نزدیک بودند، هر دو به سفارت شوروی و روس‌ها راه داشتند و هر دو به وضع فجیعی کشته شدند.

زاخاریان از طرف هیئت اجرائیه مأمور شده بود که به مسکو برود و گزارش‌هایی از اوضاع حزب و اختلافات درونی آن به کمیتهٔ مرکزی مقیم آنجا بدهد. کیانوری از ترس آنکه مبادا این گزارشها علیه او باشد و موقعیت او را به کلی متزلزل کند، با تمام وجود سعی کرد از مسافرت زاخاریان جلوگیری کند. وقتی تلاش او بی‌ثمر ماند، به سفارت شوروی ملتجی شد تا آنها مانع این مسافرت شوند. در صورت جلسات کمیته

۱- همان، صص ۳۴۳ و ۳۴۴

۲- همانجا، ص ۲۹۳

۳- مصدق و نبرد قدرت، ص ۲۱۵

مرکزی حزب توده در مسکو ثبت شده که شوروی‌ها به رادمش اطلاع داده‌اند کیانوری با سفر زاخاریان مخالف است مگر اینکه یک نفر دیگر هم از باند کیانوری همراه او باشد. دو سه روز قبل از این مسافرت، ناگهان زاخاریان سر به نیست شد و بعدها جسد او را در چاه خانه‌ای پیدا کردند که محل ساختن چندین هزار نارنجک تحت نظر و مسئولیت کیانوری بود. وقتی در پلنوم چهارم نسبت به این جنایت از کیانوری توضیح خواسته شد، او گفت زاخاریان را رژیم توقیف کرده، کشته و جسدش را به چاه آن خانه انداخته است (رژیم اگر از وضع خود آن خانه و چگونگی چاه آنجا خبر می‌داشت، نارنجک‌ها را نیز باید همان موقع کشف می‌کرد) از کیانوری سؤال شد چرا زاخاریان درست قبل از حرکت به سوی شوروی و دادن گزارشی که کیانوری با آن مخالف بود و حتی برای ممانعت از سفر او به شوروی‌ها متوسل شد به قتل رسید؟ جایی که از افراد گروه نارنجک ساز کسی کشته نشده بود و زاخاریان جزء نارنجک‌سازها هم نبود چرا کشته شد؟... این قضیه هم مانند بیشتر قضایا لوٹ شد،^۱ و در کشمکش ماجراهای پلنوم چهارم کیانوی موفق شد از گفتن واقعیت فرار کند. در پایان این بحث دکتر کشاورز با قاطعیت اضافه می‌کند: «کیانوری دستور قتل زاخاریان را به کمیته زیر نظر خود یا یکی دو نفر از فرمانبران نزدیک خود داده است... من با وجدانی راحت می‌گویم که کیانوری مردی است بسیار جاه طلب و به همین مناسبت خونخوار و از زمره کسانی است که حاضرند همه کس و همه چیز را فدای ارضای مقاصد جاه طلبانه خود کنند و در این راه از کشتن اشخاص ابا ندارند»^۲

۳۵۶- نوشتن تنفرنامه و واسطه عفو

در صفحه ۳۴۵ کیانوری می‌نویسد: «پس از بازداشت افسران و آغاز صدور احکام اعدام آنها (مهر ۱۳۳۳) دکتر مرتضی یزدی در جلسه هیئت اجرائیه پنج نفره... پیشنهاد کرد که به کلیه افسران زندانی توصیه شود که با نوشتن تنفرنامه به شاه درخواست

۱- من متهم می‌کنم... صص ۱۰۵ و ۱۰۶

۲- همانجا، ص ۱۰۶

عفو کنند. هر چهار نفر بدون بحث با این پیشنهاد موافقت کردند. ولی من به شدت مخالفت کردم» سپس شرح کشفی در علل مخالفت خود می نویسد که ثابت شود او مخالف سرسخت عفونامه نویسی افسران بوده است. اولاً کیانوری در این جریان طبق معمول باز هم به چهار نفری استشهاد می کند که هر یک به نحوی از بین رفته اند. ثانیاً کل ادعای او مبنی بر مخالفت با این طرح دروغ است. او خود با تنفرنامه نویسی اساساً موافق بود و احتمالاً اصل پیشنهاد را خود او داده باشد. کیانوری در سطور بعدی اشاره غیر ملموسی به این موضوع نموده است. می گوید قرار شد «با درج مخالفت من در صورت جلسه اجلاس هیئت اجرائیه، به زندان اطلاع داده شود که این تصمیم به اتفاق آرای همه اعضای هیئت اجرائیه گرفته شده است. من به همین شکل تصمیم هیئت اجرائیه را به زندان اطلاع دادم».

چه کسی قادر است این مطلب را گواهی کند؟ آن چهار نفر که دیگر نیستند، به افسران زندانی هم حقیقت گفته نشده و صورت جلسه اجلاس هیئت اجرائیه نیز به آنان ارائه یا ابلاغ نگردیده است. به افسران زندانی فقط گفته شده که «این تصمیم به اتفاق آرا گرفته شده است» کس دیگری باقی نمی ماند که بر ما وقع شهادت دهد.

بعد می گوید «تنها پس از فشار محافل بین المللی» بود که شاه از اعدامها دست برداشت. کیانوری تعمداً نسبت به یک عامل مهم غفلت می کند و اسمی از او به میان نمی آورد. کسی که قبل و بیشتر از همه به شاه اصرار ورزید که بعد از تیر باران آن ۲۶ افسر، از کشتن بقیه صرف نظر کند سیدضیاء الدین طباطبائی بود. سیدضیا بعد از انجام مأموریت موفق خود در علم کردن جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری که با شرکت کلیه گروه های سیاسی عمده آن روز (البته غیر از ملیون) صورت پذیرفت، رفته رفته به شاه نزدیک شد؛ جریان دکتر مصدق او را به شاه نزدیکتر کرد؛ بعد از ۲۸ مرداد که دیگر سید ضیا برای شاه بی خطر شده بود، یکی از محارم صمیمی شاه شد و به یکی از «خان عمو»ها تبدیل گردید. (نفر دیگری که قبل از سید به مقام خان عموئی ارتقاء یافته بود سرتیپ محمد علی صفاری بود) سید ضیا به چنان قدرتی تبدیل شده بود که می توانست نسبت به تعویض رییس دانشگاه مشهور الازهر در قاهره اظهار نظر و حتی

اعمال نظر کند. نفوذ او در تمام کشورهای خاورمیانه عربی رباتزد همه بود. باری، پس از این شاه همواره از مشورت‌های سیاسی او برخوردار بود و توصیه‌هایش نمونه ندارد که از طرف شاه رد شده باشد. وقتی که سید ضیا به شاه خاضعانه «نصحیت» کرد از کشتن بقیه افسران توده‌ای بگذرد، در واقع جان آنان را به عنوان یکی از عوامل مهم خرید. شاید سیدضیا پاس همکاری حزب توده در جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری را نگه داشته بود!